

بسمه تعالی

نویسنده کتاب: اثر کلاسیک کرین برینتون

ترجمه: محسن ثلاثی

موضوع: خلاصه کتاب کالبد شکافی
چهار انقلاب

تهیه کننده: محمد شفیع علامه

سال ۱۳۷۹

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
.....	فصل اول
.....	مقدمه
.....	فصل دوم
.....	نخستین نشانه‌های مقدماتی
.....	ضعفهای ساختی، اقتصادی و سیاسی
.....	تغییر بیعت روشنفکران
.....	طبقات و ناهمسازیهای طبقاتی
.....	چکیده
.....	فصل سوم
.....	نخستین مرحله‌های انقلاب
.....	خودانگیختگی یا برنامه‌ریزی
.....	نقش زور
.....	فصل چهارم
.....	کلیشه‌ها
.....	پایگاه اقتصادی و اجتماعی توده انقلابیان
.....	پایگاه اجتماعی و اقتصادی رهبران
.....	خصلتها و تمایلات
.....	چکیده
.....	فصل پنجم
.....	مسئله میانه‌روها
.....	عنوان
.....	صفحه

.....	رویدادهای دوره فرمانروایی میانه‌روها
.....	حاکمیت دوگانه
.....	ضعف میانه‌روها
.....	فصل ششم
.....	کودتا
.....	سازمان تندروها
.....	آمادگی تندروها
.....	دستگاه دیکتاتوری
.....	فصل هفتم
.....	عصر وحشت و پاکدامنی
.....	توجیه‌های حکومت وحشت
.....	فصل هشتم
.....	کلیت واکنش ترمیدور
.....	مخشودگی و سرکوبی
.....	بازگشت کلیسا
.....	جستجوی لذت
.....	روسیه انقلاب دائمی
.....	فصل نهم
.....	دگرگونی در نهادها و ایده‌ها
.....	برخی از یکنواختیهای آزمایش
.....	خارق اجماع انقلاب

فصل اول

مقدمه

«انقلاب واژه دقیقی نیست: انقلاب بزرگ فرانسه، انقلاب آمریکا، انقلاب صنعتی، انقلاب در هائیتی، یک انقلاب اجتماعی، انقلاب سیاهپوستان آمریکا، انقلاب در اندیشیدن ما، یا انقلاب در داد و ستد پوشاک خانم‌ها و یا انقلاب در صنعت اتومبیل‌سازی، این فهرست می‌تواند تقریباً بی‌پایان باشد. در واقع، در انتها الیه یکی از طیف‌های معانی‌اش، انقلاب در کاربرد همگانی، معنایی بیش از یک معلول برای «دگرگونی شدید و ناگهانی» ندارد.^۱

«گرچه ما نام «انقلاب» و شاید از این بیشتر، صنعت «انقلابی» را برای نشان دادن رشته متغیری از دگرگونی‌ها به کار می‌بریم، ولی معنایی بسیار مشخص‌تر از آن یعنی نوعی هسته کانونی سخت را که با قشر نادقیق‌تر معنای انقلاب آمیخته نباشد، در گوشه‌های ذهن-مان در نظر داریم. ما به واژگونی‌های بزرگ گذشته در جوامع سیاسی که پیش از این رخدادها پایدار بوده‌اند می‌اندیشیم. انقلاب انگلیس در سال ۱۶۴۰ و دنباله آن در سال ۱۶۸۸، انقلاب آمریکا، انقلاب فرانسه و پیامدهای سده نوزدهم آن انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و پیامدهای سده بیستم آن و یا انقلاب‌های ملی چون انقلاب‌های ایرلند و الجزایر در سده بیستم.»^۲

«بهره‌وری، انقلاب چه به معنای دقیق‌تر و چه به معنای نادقیق‌تر آن، در این نیمه سده بیستم بار دیگر کاملاً بحث انگیز شده است. سده نوزدهم که می‌پنداشت کم کم جنگ‌های خارجی را از میان برمی‌دراد و نیز می‌پنداشت که

۱- فصل اول مقدمه صفحه ۱

۲- فصل اول صفحه ۲

دارد آن نوع جنگهای داخلی یا کشوری را که با انقلاب پیوسته است از میان برمی‌دارد. بطبع تصور می‌کرد که با این کارها رفته رفته انقلاب را نیز غیرضروری می‌سازد. ما در میانه زنگ خطر جنگ و انقلاب زندگی می‌کنیم و این همان چیزی است که بدرستی می‌توان انقلاب جهانی‌اش خواند.^۱

«ما چهار انقلابی را که چنین می‌نماید همسانیه‌های معینی با هم داشته باشد به بررسی می‌کشیم و عملاً از انواع دیگر انقلابها پرهیز می‌کنیم. چهار انقلاب ما که در جهان غرب پس از سده‌های میانه رخ داده، انقلابهایی «مردمی» یا «دموکراتیک» بودند که به نام «آزادی» برای اکثریت علیه اقلیت ممتاز انجام گرفتند و همگی آنها موفق بودند، یعنی نتیجه‌شان به حکومت رسیدن قانونی انقلابیان بود.»^۲

«ما می‌توانیم حتی بیش از آن کاملاً وارد بررسی انقلابهای بالفعل شویم به چنین حقایق ساده‌ای بسنده کنیم. با این همه، غالباً همین حقایق واقعاً هویدا و پیش پا افتاده هستند که به جامه عمل در نمی‌آیند.»^۳

«پس ما امیدواریم که هر یک از یکنواختی‌هایی که می‌توانیم در انقلابهای مورد بررسی خود بیابیم. یکنواختیهای آشکار باشند، چندان آشکار که هر آدم عاقلی این یکنواختیها را در مورد انقلابها بیدرنگ دانسته باشد.»^۴

«همین دستاورد برای ما کافی خواهد بود اگر بتوانیم این یکنواختیها را فهرست و تثبیت کنیم. یک ضرب المثل ادبی که اکنون بگونه حکمت عامیانه درآمده ولی هنوز وجهه ادبی خود را از دست نداده است. کوهی را که

۱- فصل اول صفحه ۳

۲- فصل اول صفحه ۲۳

۳- فصل اول صفحه ۲۸

۴- فصل اول صفحه ۲۹

بسیار زحمت کشیده است تا یک موش مسخره را بزاید، به ریشخند می‌گیرد. شاید ارزش کار این کوه که بی‌چون و چرا یک شاهکار حیاتی برجسته به شمار می‌آید. هرگز بدرستی بازشناخته نشده باشد، حال آنکه بسیاری از کوهها هستند که هرگاه قصد چنین کاری داشته باشند، چیزی بهتر از گدازه و بخار و هوای داغ نمی‌آفرینند.»^۱

فصل دوم

رژیمهای پیشین

(۱) تشخیص نشانه‌های مقدماتی

«هر تاریخ نگاری می‌تواند در هر جامعه‌ای که برای بررسی خویش برمی‌گزیند شواهد دال بر بی‌سامانی و ناخشنودی پیدا کند. سودوکین در ضمیمه‌ای بر جلد سوم کتاب پویاییهای اجتماعی و فرهنگی برای انگلستان - سرزمین کلاسیک خویشنداری سیاسی - صد و شصت و دو آشوب درونی در روابط درون گروهی. در سالهای میان ۶۵۶ و ۱۹۲۱ برشمرده. میانگین سردستی این آشوبها، هرشش سال یک بار است و از شورش بزرگ و جنگ داخلی سال ۱۶۴۰ که در این جزوه بدان خواهیم پرداخت.»^۱

«پس جامعه عادی یا سالم ما جامعه‌ای نخواهد بود که در آن هیچ انتقادی از حکومت یا طبقه حاکم، هیچ موعظه گلایه آمیزی در مورد تباهی زمانه هیچ رویایی از یک آرمانشهر، هیچ اعتصاب، کارخانه‌بندی، عدم اشتغال، بزهکاری، هیچ فرد تندرو و یا هیچ حمله‌ای به آزادیهای مدنی نباشد. پس ما باید در جستجوی آن نشانه‌هایی که توصیف شد - یعنی ناخرسندیهایی که در گفتار و کردار افراد جامعه بیان می‌شوند - باشیم و درجه وخامت آن را تخمین بزنیم.»^۲

۱- فصل دوم، صفحه ۳۱

۲- فصل دوم صفحه ۳۱

۲) ضعفهای ساختی، اقتصادی و سیاسی

«این امر به گونه یک واقعیت بی‌چون و چرا درآمده است که در هر چهار جامعه مورد بررسی ما سالهای پیش از رخداد انقلاب، شاهد دشواریهای جدی اقتصادی یا دست کم مالی. از یک نوع ویژه بوده‌اند.»^۱

«در همه این جوامع حکومت بود که با دشواریهای مالی روبرو بود نه خود این جوامع. آنچه یک روستایی انگلیسی را در سال ۱۶۴۰ خشنود می‌ساخت، شاید برای یک کارگر کشاورز در سال ۱۹۶۵ بینوایی و کمبود بشمار آید. فرانسه سال ۱۷۸۹ نمونه بسیار روشنی از یک جامعه غنی با حکومتی که از نظر مالی درمانده است به دست می‌دهد. در آمریکا با وجود یک قاره اشغال نشده که در دسترس تنگدستان بود. شرایط اقتصادی عمومی در سده هیجدهم، ترقی فزاینده ثروت و جمعیت را نشان می‌داد که در آن تنگدستی اقتصادی یک قضیه صرفاً نسبی بود. همچنین بسادگی نمی‌توان نظر داد که انگلستان دوره نخست پادشاهی استوارتها از انگلستان دوره پایانی خانواده تودور (Tudor) کم رونق‌تر بود.»^۲

«حتی در روسیه سال ۱۹۱۷، گذشته از فروریختگی حیرت‌آور ماشین حکومت زیر فشار جنگ ظرفیت تولید کل جامعه، بیگمان از هر دوره دیگری در تاریخ روسیه بیشتر بود پس روشن شد که انقلابهای ما در جوامعی زاده شده‌اند که از نظر اقتصادی سیر قهقرایی داشته باشند. بلکه

۱- فصل دوم صفحه ۳۲

۲- فصل دوم صفحات ۳۵ و ۳۴ و ۳۳

برعکس، این انقلابها در جوامعی روی داده‌اند که از نظر اقتصادی پیشرفت داشتند.^۱ اگر به زندگی اقتصادی این جوامع در سالهای پیش از انقلاب نگاه کنیم، نخست باید یادآور شویم که این جوامع در مجموع مرفه بودند. دوم این که دولتهای آنها دچار کمبود مازمن پول بودند. کمبودی بیش از آنچه دولتها معمولاً دارند، سوم آن که برخی از گروهها احساس می‌کنند که خط مشی‌های دولتی علیه منافع اقتصادی ویژه آنها است. چهارم این که مجد در روسیه در تبلیغات انقلابی، منافع اقتصادی طبقاتی به عنوان انگیزه‌ای برای کوشش در جهت سرنگونی تدابیر سیاسی و اجتماعی موجود. آشکارا اظهار نمی‌شد.^۲

«یکی از هویداترین یکنواختی‌هایی که می‌توانیم در این انقلابها ثبت کنیم، کوششی است که در هر یک از این جامعه‌ها برای اصلاح ماشین دولت انجام گرفته است.»^۳

(۳) تغییر بیعت روشنفکران

«نخست باید این پرسش را پیش کشیم که آیا بی‌سازمانی حکومت در برابر سازمان مخالفانش قرار گرفته بود؟ در گروههای فشار مردان و زنان در انجمنهایی با هدفهای ویژه سازمان می‌یابند و این انجمنها برای رسیدن به هدفهایشان همه نوع فشار از تبلیغات و درخواستهای قانونی گرفته تا ارباب را به کار می‌برند. چنین گروههای فشاری به صورتهای گوناگون هم اکنون آشکارا بخش سازنده هر دولت نوینی را تشکیل می‌دهند. در آمریکا،

۱ - فصل دوم صفحه ۴۱

۲ - فصل دوم صفحه ۴۱

۳ - فصل دوم صفحه ۴۴

کمیت‌های بازرگانان که برای مقاومت در برابر اقدامات نظارتی بریتانیا سازمان داده شده بودند، بسیاری از همان کارهای گروه فشار جدید را انجام می‌دادند.^۱

«در فرانسه، کار کوشش نشان داد که چگونه آنچه او انجمن تفکر می‌خواند. یعنی گروه‌های غیررسمی برای بحث درباره کار بزرگ عصر روشنگری - اندک اندک به تحریکات سیاسی بدل شد و سرانجام به برپایی انتخابات جمع عمومی طبقات سال ۱۷۸۹ یاری رساند.»^۲

«در روسیه، از دیرباز گروه‌های سازمان یافته با درجات متفاوتی از دشمن نسبت به امور پرورش یافته بودند. انگلستان در این زمینه نمونه مبهم‌تری را بدست می‌دهد. پس در همه این جوامع گروه‌های فشاری با منظوره‌های کم و بیش انقلابی وجود داشتند. فعالیت این گروه‌ها را در زمینه بحث‌های سیاسی و اخلاقی که در این جوامع شدت ویژه‌ای یافته بودند، می‌توان دید.»^۳

«در جوامع مشخصاً ناپایدار، روشنفکران بیشتری وجود دارند و یا در مقایسه با جوامع دیگر روشنفکران در این گونه جامعه بیشترند، یعنی همان کسانی که سخت به نهادهای موجود می‌تازند و آرزومند یک دگرگونی چشمگیر در جامعه کسب کار و حکومت می‌باشند.»^۴

«با نگاهی به گروه مشهور سده هیجدهم فرانسه که در کانون روشنگری بزرگ جای گرفته بودند اختلاف فضای

۱- فصل دوم صفحه ۴۶-۴۵

۲- فصل دوم صفحه ۴۷

۳- فصل دوم صفحه ۴۷ و ۴۸

۴- فصل دوم صفحه ۴۹

روشنفکری گروهی چون روشنفکران دوره ویکتوریا، یعنی نویسندگانی که در مورد آنها در مجموع نمی‌توان گفت که تغییر بیعت داده باشند. با گروهی که تغییر بیعت داده‌اند، روشن خواهد شد.»^۱

«روسیه نیز نمونه روشنی از این تغییر بیعت روشنفکران را بدست می‌دهد. آمریکا یک چنین نمونه پاکیزه‌ای را به دست نمی‌دهد. انگلستان در نگاه نخست استثنایی بر این تلقی روشنفکران به نظر می‌آید.»^۲

۴) طبقات و ناهمسازیهای طبقاتی

در برخی از گروههای چهار جامعه مورد بررسی ما در رژیم‌های پیشین، احساسی از بیزاری آمیخته یا نیامیخته با تحقیر نسبت به گروههای دیگر پرورانده شده بود. نخست باید گفت چنین می‌نماید که آنچه می‌توان طبقه حاکم خواند، که در هر یک از چهار جامعه مورد بررسی ما پراکنده و نالایق بوده باشد. آنچه ما از طبقه حاکم در نظر داریم معنای وسیع آن و مردمی است که امور را می‌گردانند.»^۳

«روسیه در اینجا برای ما یک نمونه کلاسیک است. با داوری از روی آنچه درباره اشراف روسی نوشته شده است، اشراف روسیه دهه‌های پیش از سال ۱۹۱۷ به ناله سر دادن از بیهودگی زندگی، عقب ماندگی روسیه و اندوه گساریهای اسلاوی درباره وضع‌شان خو کرده بودند.»^۴

۱- فصل دوم صفحه ۵۱

۲- فصل دوم صفحه ۵۲ و ۵۳

۳- فصل دوم صفحه ۵۹ و ۶۰

۴- فصل دوم صفحه ۶۲

«روسیه نمونه یک طبقه حاکم نالایق را به دست می‌دهد، هر چند فرانسه نیز تقریباً موردی به همان خوبی عرضه می‌کند.»^۱ در مورد انگلستان سده هفدهم نیز چنین نشانه‌ای را باید در نظر گرفت. در اشرافیت عصر جهیز اول (پادشاه انگلیس) البته همان آمیزه ملال و شک، امیدهای انساندوستانه و عدم مسئولیتی که در روسیه یا فرانسه یافته‌ایم پیدا نمی‌شد. جز در مورد آمریکا، طبقات حاکم رژیم‌های پیشین را پراکنده و برای انجام وظایف یک طبقه حاکم، آشکارا نامتناسب می‌یابیم.»^۲

«ما در اینجا با یکی از ظریفترین متغیرهای احساسات بشری سروکار داریم. در هر زمان و در هر جامعه‌ای شاید برخی از مردم احساس کنند که دارای تواناییهایی هستند اما تقسیمات اجتماعی، سیاسی اقتصادی موجود جلو تحقق آزادانه این تواناییها را می‌گیرد»^۳

«به نظر می‌رسد زمانی که یک طبقه به ثروت دست می‌یابد ولی خود را از بالاترین تشخیص اجتماعی و پایگاههای قدرت آشکار و باز سیاسی محروم احساس می‌کند، تعارضهای اجتماعی به اوج خویش می‌رسند، این نکته را می‌توان در مورد موقعیت اشراف درجه سوم و بازرگانان آمریکا و اشراف و بازرگانان کالونی مذهب سده هفدهم انگلستان دست کم در رابطه با طبقه حاکم انگلیس،

۱- فصل دوم صفحه ۶۳

۲- فصل دوم صفحه ۶۴ و ۶۵

۳- فصل دوم صفحه ۷۳

بورژوازی فرانسه در سده هیجدهم و بورژوازی روسیه در سده نوزدهم و اوائل قرن بیستم تعمیم داد.^۱

(۵) چکیده

«سخن کوتاه، شگفت آورترین نکته‌ای که باید یادآور شویم این است که همه یا دست کم بخشی از این نشانه‌های مقدماتی را می‌توان تقریباً در هر جامعه نوینی و در هر زمانی پیدا کرد: کاستیهای حکومت، گلایه بیش از معمول از مالیات‌گذاری، پشتیبانی آشکار حکومت از یک رشته مصلحت‌های اقتصادی به زیان مصالح اقتصادی دیگر، در تنگنا افتادن مدیریت و آشفته‌گیهای ناشی از آن، دگرگونی بیعت روشنفکران، فقدان اعتماد به نفس در میان بسیاری از اعضای طبقه حاکم به این اعتقاد که امتیازهایشان غیرعادلانه و به زبان جامعه است، تشدد ناسازگاریهای اجتماعی، وقفه افتادن در جریان باز بودن راه پیشرفت به روی استعدادها در برخی زمینه‌ها و سرانجام جدایی قدرت اقتصادی از قدرت سیاسی و تشخص.»^۲

۱- فصل دوم صفحه ۷۶

۲- فصل دوم صفحه ۷۷

فصل سوم

(۱) نخستین مرحله‌های انقلاب

«انقلاب روسیه بیشتر از هر انقلاب دیگری به گونه‌ای روشن وزنده با یک رویداد منحصر به فرد - شورشهای خیابانی در پتروگرار، مارس ۱۹۱۷ آغاز گشت. نخستین گامهای انقلاب برای خود انقلابیون به هیچ روی همیشه روشن نیست و گذار از تحریک به کنش نیز در چهار انقلاب مورد بررسی ما یک چیز ناگهانی و معینی نیست.»^۱

«انقلاب انگلیس در فاصله فراخواندن پارلمان بلند در سال ۱۶۴۰ و رخداد جنگ داخلی در دو سال بعد، نخستین گامهای تعیین کننده انقلاب برداشته شده بودند. در امریکا رویدادها حرکتی شتابان‌تر داشت. به یک معنی می‌توان گفت که انقلاب آمریکا واقعاً در سال ۱۶۷۵ با «قانون تمبر» آغاز گشت. یا به هر روی تحریکی که به لغو این قانون انجامید یک نوع تمرین برای جنبش بزرگ دهه هفتاد سده هیجدهم بود.»^۲

«ورشکستگی قریب الوقوع شاه فرانسه را در سال ۱۷۸۷ به فراخواندن مجلس برجستگان برانگیخت که نوعی کمیسیون ویژه مرکب از اشخاص برجسته بود که با شتابزدگی گردهم می‌آمدند. و بیگمان لوئی شانزدهم به سبک خوب سده هیجدهمی، انتظار روشنگری از آن داشت.»^۳

«قرار بر این شد که طبقه نخست - کشیشان - سیصد نماینده - طبقه دوم - نجیب زادگان - نیز سیصد نماینده و

۱- فصل سوم صفحه ۸۳

۲- فصل سوم صفحه ۸۶

۳- فصل سوم صفحه ۸۷

طبقه عوام ششصد نماینده در مجلس شرکت دهند. این کار در واقع یک گام انقلابی و پذیرش این نکته بود که به هر روی طبقه سوم از طبقات دیگر مهمتر است. و طبق قانون قدیم در مجموع به هر طبقه‌ای یک رأی داد یا این که باید مجلس بزرگی از هزار و دویست عضو تشکیل داد و رأی-گیری از مجموع این اعضاء بعمل آید که در آن صورت طبقه سوم به اضافه آزادیخواهان، دو طبقه دیگر می‌توانست اکثریت چشمگیری را بدست آورد.»

«همین مسئله ساده رأی‌گیری بر حسب طبقه یا رأی‌گیری از یک مجلس بزرگ فراگیرنده نمایندگان همه طبقات بود سبب انقلاب فرانسه گردید.»^۱

۲) خودانگیزگی یا برنامه‌ریزی

«آنچه برای ما مهمتر است، این است که ببینیم آیا در این چهار انقلاب مورد بررسی یکنواختی‌هایی وجود دارند تا بتوان آنها را با هم گروه‌بندی کرد و به سیر کلی این جنبشها ارتباط داد و برای آن در چهارچوب مفهومی ما از تب، جایی قائل شد؟ چه دلیلی در دست است که ما به جریانی پرداخته باشیم که دارای مرحله‌های مشترک و معین است؟»^۲ یک یکنواختی در اینجا بروشنی آشکار است. در هر چهار جامعه ما، حکومت موجود کوشش داشت از کسانی پول گردآوری کند که از پرداخت آن سرباز می‌زدند. سه انقلاب از این چهار انقلاب در میان مردمی آغاز شده بود که به برخی از مالیاتها اعتراض

۱- فصل سوم صفحه ۸۸

۲- فصل سوم صفحه ۹۹

داشتند و برای اعتراض به همین مالیاتها سازمان گرفته بودند.»

«یکنواختی دوم نیز به همان سان روشن است، گرچه پیامدهایی که از آن برمی‌خیزند بسیار مبهم‌ترند. بعد از یک شورش مقدماتی جامعه به دو دسته بخش می‌شود. دسته رژیم پیشین و دسته انقلاب. از این گذشته، در پایان دور مراحل نخستین، دسته انقلاب در واقع برنده است.»^۱

مکتب مبتنی بر اوضاع و احوال، انقلاب را چونان گیاهی خودرو و طبیعی می‌داند که بذره‌های آن در خودکامگی و فساد افشاننده می‌شوند و رشد آن منوط به نیروهای بیرون از خودش و یا به هر روی فراسوی هرگونه برنامه‌ریزی بشری می‌باشد، مکتب مبتنی بر توطئه، انقلاب را گیاهی زورکی و مصنوعی می‌خواند که بذره‌های آن از سوی باغبانان انقلابی بدقت کاشته و پرورده و بارور می‌شوند و با کار همین باغبانان، برخلاف نیروهای طبیعت به گونه اسرارآمیزی به رشد می‌رسند.»^۲

۳) نقش زور

«آخرین یکنواختی که می‌توان در این مراحل نخستین تشخیص داد، شاید از همه روشنتر و مهم‌تر باشد، در هر انقلابی نقطه‌ای یا نقاطی است که در آن، اقتدار قانونی بوسیله اعمال غیرقانونی انقلابیان مورد مقابله قرار می‌گیرد، در چنین مواردی واکنش عادی هر قدرتی توسل به زور، پلیس یا قوای نظامی است.»

۱ - فصل سوم صفحه ۹۴

۲ - فصل سوم صفحه ۱۰۱ و ۱۰۲

«در انگلستان ارتش دائمی چشمگیری وجود نداشت و طبعاً از چیزی همانند یک نیروی پلیس نوین نیز نشانی نبود. شاه از امتیاز یک دسته از افسران نجیبزاده وفادار و پیروان اجاره‌دار این نجیبزادگان و اشراف درجه سوم برخوردار بود که می‌توانست با آنها نیروی مسلح نیرومند و مؤثر و آماده‌ای فراهم سازد که در دسترس هیچیک از دولت‌ها، محافظه‌کاران یا دسته قدرتمند در هر یک از چهار انقلاب ما نبود.»^۱ اما جنگ داخلی ثابت کرد که او در مقایسه با نیروهای انسانی تحت اختیار پارلمان به اندازه کافی سرباز نداشت.»^۲

«به هر دوی این ناتوانی حاکمان در کاربرد توفیق آمیز زور، یک پدیده اتفاقی و جدا از پدیده‌های دیگر نیست. این پدیده به آن بی‌کفایتی عمومی و ناتوانی طبقه حاکم که در فصل پیش اشاره شد، سخت وابسته است. سالها اخطاط، انضباط قوای نظامی را تخریب کرده بود و بدرفتاریها سربازان را به نقطه مشترکی با غیرنظامیان کشانده بود.»^۳

«نخستین مرحله انقلاب در هر چهار جامعه مورد بررسی ما با پیروزی انقلابیان، پس از یک خونریزی نمایی و نه چندان جدی پایان می‌گیرد، رژیم منفور پیشین به این سادگی فتح شد. دیگر راه برای دوره‌ای که مردم آرزوی آن را می‌پروراندند باز شده است.»^۴

۱- فصل سوم صفحه ۱۰۲

۲- فصل سوم صفحه ۱۰۳

۳- فصل سوم صفحه ۱۰۵

۴- فصل سوم صفحه ۱۰۶

فصل چهارم

سخنهای انقلابیان

(۱) کلیشه‌ها

«ما باید در این تلقی انقلابیان و بویژه رهبران انقلابی بعنوان تنها ناقلان میکروبیهای بیماری انقلاب جانب احتیاط را رعایت کنیم. در اینجا نیز همچون سراسر این بررسی طرح مفهومی ما هرگز نباید ما را به توهم کشاند.»^۱

«متین‌ترین اندیشمندان، باریک‌بین‌ترین و جدی‌ترین دست اندرکاران رشته لغت، در زندگی روزانه به کلیشه‌هایی که مردم در خیابان به کار می‌برند، بسیار نزدیک می‌شوند. این که واژه «انقلابی» بدین مقیاس، برای اشخاص و گروههای گوناگون چه معنی می‌دهد، خود یک عنصر مهم در یک جامعه شناسی کامل انقلابیاست. این امر که انواع مردم درباره انقلاب چه احساسی دارند؟ از روی کلیشه‌های برخاسته از واژه‌هایی چون «انقلابی» یا قرینه‌های عینی آن «ژاکسوین» کمونیست «سرخ» و نظایر آن بسادگی قابل بررسی است.»^۲

«ما با جرأت می‌توانیم بگوییم که حتی یک نگاه گذرا به چهار انقلاب مورد بررسی، ما را از تصدیق هر دسته از این کلیشه‌های یاد شده بدور نگاه می‌دارد. اما از آنجا که کلیشه‌های خوارکننده در این کشور عمومیت بیشتر دارد، باید گفت که همین مرور کوتاه به هیچ روی این

۱- فصل سوم صفحه ۱۰۹

۲- فصل سوم صفحه ۱۱۰

عقیده را تأیید نمی‌کند که از انقلابیان در رژیم پیشین مردانی پست و عدیده کش، و بمب اندازانی ناموفق بودند. اگر ما چنانکه باید، کسانی را که نخستین گامها را در انقلاب برداشته و در عصر وحشت فرمانروایی می‌کردند در شمار آوریم. نسخ موردنظر ما پیچیده‌تر می‌شود و در واقع نه یک نسخ بلکه به صورت نسخهای گوناگون درمی‌آید.^۱

۲) پایگاه اقتصادی و اجتماعی توده انقلابیان «یکی از سودمندترین راهیابیها به مسئله نیروی انسانی جنبشهای انقلابی از نشانه‌های نسبتاً عینی پایگاه اجتماعی و اقتصادی افرادی که در خیزش شرکت دارند. بدست می‌آید.»^۲

۳) پایگاه اجتماعی و اقتصادی رهبران «بهتر است ببینیم که رهبران چگونه‌اند و موقعیت آنها را نخست با معیارهای نسبتاً عینی خاستگاه های اجتماعی و پایگاه اقتصادی‌شان ارزیابی کنیم.»^۳

«از مشاغل دهها تن از انقلابیون رده پایین آشکارا چنین نتیجه‌ای بدست می‌آید این رهبران اساساً از همان اعتبار اجتماعی توده عادی انقلاب برخوردارند.»^۴

پس دریافته‌ایم که چه توده گروههای انقلابی فعال و چه رهبران آنها را نمی‌توان به آسانی در میان توده یک گروه اجتماعی و اقتصادی معین جای دارد. این انقلابیان چندان هم جوان نبودند. این رهبران معمولاً در سنین متوسطی و چهل سال هستند و از همین روی از بیشتر

۱- فصل چهارم صفحه ۱۱۲

۲- فصل چهارم صفحه ۱۱۳

۳- فصل چهارم صفحه ۱۱۹

۴- فصل چهارم صفحه ۱۲۰

مردان سیاسی برجسته جوامع استوار که طبیعتاً به فرمانروایی سالمندان گرایش دارند جوانترند.»^۱
(۴) خصلتها و تمایلات

«در اینجا با وظیفه‌ای بسیار دشوارتر روبرو هستیم، کاری که اطلاعات ما درباره آن نه به اندازه اطلاعات ما در زمینه پایگاه اقتصادی و اجتماعی انقلابیان، عینی است و نه بسادگی قابل دسته‌بندی است. این کار به بررسی این مسئله عمیقاً روانشناختی وابسته است که انقلابیان را تا چه اندازه می‌توان به سنخهایی که جان جوتر آنها را عجیب و غریب، غیرمعمولی و یا یکسره دیوانه خوانده است متعلق دانست. ما در اینجا بر این تصویریم که برخلاف نظر مارکس و دورکیم، تبدیلی از جامعه شناسی و روانشناسی ممکن و معتبر است. در اینجا می‌توان به گونه‌ای موجه از پیش استدلال کرد که یک مرد یکسره خشنود هرگز نمی‌تواند انقلابی باشد. اما دشواری در اینجا است که شیوه‌های گوناگونی از خرسندی و ناخرسندی روی این زمین وجود دارند.»^۲
(۵) چکیده

«به گونه‌ای چکیده اکنون آشکارا می‌توان گفت که برای برپا کردن انقلاب، به همان اندازه‌ای که هر کاری در این جهان لازم است، تقریباً به انواع مردان و زنان نیاز است. محتمل است که، بویژه در دوران بحرانی، انقلابهای ما آن گونه مردانی را بر کرسی مقامهای برجسته و پرمسئولیت بنشانند که در جوامع استوار نمی‌توانند به مقامهای همانند آن دست یابند.»^۳

۱ - فصل چهارم صفحه ۱۲۴

۲ - فصل چهارم صفحه ۱۲۵

۳ - فصل چهارم صفحه ۱۴۲

«انقلابهای بزرگ ما در دوره‌های بحرانی به آرمان پرستان افراطی قدرتی می‌دهند که در حالت عادی فاقد آن هستند. به نظر می‌رسد که این انقلابها برای استعدادها ویژه‌ای چون ما را میدانی فراهم می‌سازند تا به کارهایی مانند دو نامه‌نگاری احساساتی و بهتان زنی از نوع فعالانه آن دست زنند. بیگمان این انقلابها تعدادی از مکانهای خالی آماده برای پر کردن می‌آفرینند و به مردان جوان و زیرکی که ممکن است فاقد اصول اخلاقی باشند، فرصتهایی می‌دهند. شاید انقلابها دست کم تا مدتی برای شورشیان و شکوه‌گران و نیز افراطی اندیشانی که در جستجوی درمان دردهای سیاسی هستند، توجه اجتماعی بیشتری تضمین کنند.»^۱

۱ - فصل چهارم صفحه ۱۴۲

فصل پنجم

فرمانروایی میان‌روها

(۱) مسئله میان‌روها

«میان‌روها پس از به قدرت رسیدن، هماهنگی و انضباط فریبی کمتر از آنچه در زمان قرار گرفتن در جبهه مخالف از آنان انتظار می‌رفت، از خود نشان دادند. آنها با وظیفه دشوار اصلاح نهادهای موجود و یا ایجاد یک نهاد نوین روبرو شده بودند و درعین حال می‌بایست از کارهای عادی حکومت کردن نیز غافل نباشند.»^۱

«می‌توان گفت که در همه انقلاب‌گرایش قدرت از راست به مرکز و چپ، از محافظه‌کاران رژیم سلطنتی تا میان‌روها و سرانجام ریشه‌گرایان یا تندروها وجود دارد.»^۲

«باید بر این واژه پافشاری کرد که واژه «میان‌رو» که در مورد گروه‌هایی در این چهار انقلاب به کار برده می‌شود، با همان مصداق‌هایش، در جوامعی که از نظر سیاسی استوارند به کار گرفته نمی‌شود. میان‌روهای انقلابی ما، چه در روش و چه در هدفها، غالباً چندان میان‌روانه هم رفتار نمی‌کنند.»^۳

«به هر روی، این بستر بین میان‌روها و تندروها، مرحله‌ای در انقلاب‌های ما بشمار می‌آید که به اندازه مراحل دیگری که در فصل‌های پیشین به بررسی کشیده شد،

۱ - فصل پنجم صفحه ۱۴۵

۲ - فصل پنجم صفحه ۱۴۶

۳ - فصل پنجم صفحه ۱۴۶

مشخص است و صرف وجود آن ما را به نوعی یکنواختی مفید
و تا اندازه‌ای ساده مجهز می‌سازد.»^۱

۱- فصل پنجم صفحه ۱۴۷

۲) رویدادهای دوره فرمانروایی میان‌روها
«با رخداد «جنگ روانی» در تابستان ۱۶۴۲، سلطنت
طلبان و هواداران پارلمان مسلحانه در برابر یکدیگر
ایستادند. با نبرد مارستون مور (Marston Moor) در سال
۱۶۴۴ و قطعاً با جنگ «نازبی» (Naseby) به سال ۱۶۴۵،
جبهه سلطنت طلبان از نظر نظامی امید باخته بود.»^۱
«انتقال قدرت از میان‌روها به تندرورها در
انگلستان، دقیقاً با هیچ رویداد منحصر به فردی مشخص
نمی‌شود. در آمریکا، این ستیز هرگز در چنین خطوط روشنی
انجام نگرفت.

در روسیه رویدادها نسبتاً از این سریع‌تر حرکت
کردند، اما توالی آنها با توالی رویدادهای انگلیس و
فرانسه تقریباً یکسان بود.»^۲

۳) حاکمیت دوگانه

«در همه انقلابهای مورد بررسی ما، حکومت قانونی خود
را نه تنها در برابر احزاب و افراد دشمن قوی یافته بود
بلکه خود را با یک حکومت رقیب که بهتر سازمان یافته
بود و کادر بهتری داشت و بهتر از آن فرمانبری می‌شد، روبرو
می‌دید و این حادثه‌ای است که شاید بر سر هر حکومتی
بیاید. این حکومت رقیب البته غیرقانونی بود، اما همه
رهبران و پیروانش از همان آغاز، هدف جان‌شینی حکومت
قانونی را در سر داشتند. آنها غالباً خود را صرفاً مکمل
حکومت قانونی می‌پنداشتند و یا شاید می‌خواستند آن را

۱- فصل پنجم صفحه ۱۴۷

۲- فصل پنجم صفحه ۱۵۵

در یک مسیر انقلابی نگهدارند، با اینهمه، این مخالفان حکومت قانونی، صرفاً منتقد یا مخالف نبودند، بلکه بهره‌وری یک حکومت رقیب بشمار می‌آمدند. در یک بحران انقلابی معین، اینان به گونه‌ای طبیعی و آسان جلوی حکومت شکست خورده را می‌گیرند.^۱

۴) ضعف میانه‌روها

«میانه‌روها در رویارویی با گروه‌های ریشه‌گرای فزاینده‌ای که در شبکه حکومت غیرقانونی سازمان یافته‌اند، سه راه بیشتر ندارند. می‌توانند به سرکوبی حکومت غیرقانونی دست زنند. یا نظارت بر حکومت غیرقانونی را خود به دست گیرند و یا آنها را به حال خود واگذارند. در عمل، سیاست میانه‌روها در پیرامون این سه خط مشی دور می‌زند به گونه‌ای که یک خط مشی در ترکیب با خط مشی‌های دیگر پیاده می‌شود.»^۲

«شاید بیشتر میانه‌روها از نظر اخلاقی از مخالفان تندریشان بهتر و یا دست کم بهنجارتر باشند. با این همه، گروه رهبران در مجموع چندان گوناگونند که به هیچ روی نمی‌توان آنها را با روش مارکسیستی و یا روانشناسی به آسانی دسته‌بندی کرد و در اینجا این عقیده مرسوم که آنان آرمان پرست بودند و چون در هر «بده‌بستان» یک آرمان پرست همیشه بازنده است و باید بازنده باشد آنها نیز شکست خوردند، بویژه گمراه کننده است. درست‌تر این است که در توجیه شکست آنها به ارائه این نظر خارق

۱ - فصل پنجم صفحه ۱۵۹

۲ - فصل پنجم صفحه ۱۶۳

اجماع جسارت ورزیم: آنها شکست خوردند زیرا بسیاری جهات به اصطلاح معمول کلمه واقع‌بین بودند، یعنی برخی از آنان عقل سلیم خود را به گونه‌ای معقولانه مجبوی با جهان سازگار ساخته بودند.»^۱

«گفتیم که میانه‌روها به سخنان بزرگی که به کار می‌برند، براستی باور ندارند. آنها براستی باور ندارند که یک کمال آسمانی ناگهانی برای انسانها به زمین فرود آید. آنها همگی خواستار سازش، عقل سلیم بردباری و آسایش هستند. در یک جامعه عادی، این خواستها بخشی از توانایی‌شان را می‌سازد و آنها را بر دیگران که دست کم در آسایش خواهی با آنها سهمیند، تفوق می‌بخشد. اما در این سه انقلاب، شمار گسترده‌ای از انسانها در آن زمان خاص چندان برانگیخته آرزو و عاطفه شدند که به نظر می‌رسید حتی از آسایش نیز بیزارند. میانه‌روها نه می‌توانستند از نظر سیاسی با چنین مردانی کنار آیند و نه می‌توانستند نخستین قدمهایی را که برای فهم چنین افرادی لازم است بردارند. میانه‌روها از غیر میانه‌روها با چنان شکافی فاصله گرفتند که چه فلسفه و چه عقل سلیم نمی‌توانست آن پر سازد لطیفه‌ای که می‌گوید یک چشم در میان کوران پادشاه است.»^۲

۱- فصل پنجم صفحه ۱۷۱ و ۱۷۲

۲- فصل پنجم صفحه ۱۷۳

فصل ششم

به قدرت رسیدن تندروها

(۱) کودتا

«نبرد میان میان‌روها و تندروها که تقریباً از سرنگونی شگفت‌انگیز رژیم پیشین آغاز می‌شود. با یک رشته رویدادهای هیجان‌انگیز مشخص می‌گردد. جنگ‌های خیابانی تصرف دارایی‌های دیگران به زور، بجتهای داغ تقریباً همه‌گیر، سرکوبیهای تدارک دیده شده و رشته پیوسته‌ای از تبلیغات شورش‌آمیز.»^۱

«تندروها از آنروی که نظارت بر حکومت غیرقانونی را بدست می‌آورند و آن را برای یک کودتای تعیین‌کننده علیه حکومت قانونی به کار می‌اندازند، برنده می‌شوند مسئله حاکمیت دوگانه بوسیله اعمال انقلابی که استقلال طلبان، ژاکوپنها و بلشویکها با آنها قدرت را متصرف می‌شوند حل می‌گردد.»^۲

«تندروها انحصار خویش را بر این سازمانها با بیرون راندن هر مخالف فعال و مؤثری از این سازمانها که معمولاً از طریق یکرشته‌درگیری انجام می‌گیرد بدست می‌آورند. انضباط، یگانه‌اندیشی و تمرکز اقتدار که نشانه فرمانروایی تندروهای پیروز است، نخست در گروههای انقلابی حکومت غیرقانونی پرورده و کامل می‌شوند.»^۳

(۲) سازمان تندروها

«یکی از نخستین چیزهایی که ناظر تندروهای پیروز در انقلابهای انگلیس، فرانسه و روسیه را به شگفتی می‌اندازد، و البته ریشه‌گرایان میهن‌پرستی را که انقلاب

۱- فصل پنجم صفحه ۱۷۴

۲- فصل پنجم صفحه ۱۷۵

۳- فصل ششم صفحه ۱۷۵

آمریکا را به سرانجام رساندند چندان شامل نمی‌شود، شماره کم این تندروها است.»^۱
«کم شمار بودن تندروها خود برآستی یکی از سرچشمه-های نیروی آنان است. تعداد زیاد در سیاست نیز تقریباً به همان اندازه میدان نبرد دست و پاگیر است.»^۲
(۳) آمادگی تندروها

«گذار تندروها از جبهه مخالف به قدرت، یک گذار ناگهانی نیست، جان کلام در مورد حاکمیت دوگانه این است که در اینجا نبردی میان حکومت و جبهه مخالف. یعنی آنها که درون هستند و آنها که در بیرون هستند، مطرح نیستند بلکه نبرد میان دو حکومت در درون یک دولت و یک جنگ داخلی غیرقانونی است. سازمان انقلابیان که تحت رژیم پیشین چیزی بیشتر از یک گروه فشار نبود، در آشفته بازار نخستین مراحل انقلاب واقعی بتدریج قدرتهای حکومتی را در دست می‌گیرد قدرتهایی که پس از انقلاب مرکز تابع حکومت موقتی که تقریباً وارث قانونی رژیم پیشین است نمی‌شود.»^۳
(۴) دستگاه دیکتاتوری

«دیکتاتوری تندروها در صورتهای حکومتی به شکل یک تمرکز جانيفتاده تجسم می‌یابد. جزئیات این صورتهای در جوامع گوناگون تفاوت دارند، اما حکومت مشترک المنافع - انقلاب انگلیس، حکومت انقلابی در فرانسه و دیکتاتوری بلشویکی در دوره «جنگ کمونیسم» در روسیه، همگی یکنواختیهایی را نشان می‌دهند که یک متخصص رده‌بندی در

۱- فصل ششم صفحه ۱۷۶

۲- فصل ششم صفحه ۱۸۱

۳- فصل ششم صفحه ۱۸۸

رشته زیست شناسی یا جانورشناسی، در رده بندی آنها به
عنوان یکنواختی تردیدی روا نمی دارد.»^۱

فصل هفتم

عصر وحشت و پاکدامنی

«وحشت رژیم با قدرتی شیطانی همه را از کوچک و بزرگ فرامی‌گیرد. این وحشت دامنگیر کسانی می‌شود که کمتر به مسائل مربوط به خیر همگانی می‌پردازند، مگر آن که به گونه‌ای حرفه‌ای خود را وقف بررسی یا عمل سیاست کرده باشند. در مدت حکومت «وحشت، سیاست حتی برای مردم کوچه و بازار مانند غذا، آب، زن، معشوقه هوا واقعی و مبرم و گریزناپذیر می‌شود.»^۱

«مردم عادی که از شادیها و گناهای عادی‌شان بازداشته می‌شوند و ناچار می‌شوند که برای دولت انقلابی در نبرد آن با دشمنان داخلی و خارجی بجنگند و یا دست کم با صدای بلند آشکارا پیوسته هورا بکشند، و در معرض محرومیتها ورنجهای کمیابی ملزم با جنگ و نارساییهای گریزناپذیر حکومت نوین قرار گیرند و به «اوج شرایط انقلابی» در هر زمینه، در انتشارات، تئاتر، سکوهای وعظ و خطابه تظاهرات همگانی و از همه بالاتر به قرارگرفتن در میان هیجانهای عصبی جانفرسا و همگانی که شاخص دوران بحرانی انقلاب است تن در دهند، دیر یا زود این فشارها را تحمل ناپذیر می‌یابند و آماده می‌شوند که به هرکسی که بتواند به این وضع خاتمه دهد خوشامد گویند.»^۲

۱- فصل هفتم صفحه ۲۰۷

۲- فصل هفتم صفحه ۲۱۴

«افراد درون انقلاب در هر یک از سه انقلاب کامل ما، و تا حدی در انقلاب چهارم، یعنی انقلاب آمریکا، می-خواسته‌اند برخی از همان نظم، انضباط و بی‌زاری از گناهان کوچک را که کالونیست‌ها در پی استقرار آن در این جهان بوده‌اند، در زمین برقرار سازند.»^۱ «پس تندرهای متعصب و پیروز ما مردان مجاهد و جزمی اندیش و ریاضت منشی هستند که در صدند بهشت را به روی زمین آورند. شکی نیست که بسیاری از اینان عوامفربانی هستند که در نقاب مؤمنانه در پی پیشرفت مقام خویشند و بیگمان بسیاری از اینان به انگیزه‌های خودخواهانه در مسیر موافق موج شنامی کنند.»^۲

«شاید مهمترین یکنواختی در چهار انقلاب مورد بررسی ما این باشد که این انقلابها در چهارچوب انجیلها و صورتهای دینی‌شان، همگی از نظر آرزو، جهانگرا بودند اما در واقعیت نهانی، ملیتگرا و انحصارگو از کار درآمدند.»^۳

توجیه‌های «حکومت وحشت»

«در دوره‌های بحرانی هر چهار انقلاب مورد بررسی ما، می‌توان یک رشته متغیرهای یکسانی را با شناخت که به گونه متفاوتی با هم ترکیب شده‌اند و با همه گونه عوامل احتمالی درهم آمیخته‌اند و همه با هم در کاری افتند تا موقعیتهای ویژه‌ای را به وجود آورند که تاریخ نگار و وقایع نویس این انقلابها آنها را موقعیتهای منفرد می-انگارد.»^۴

۱ - فصل هفتم صفحه ۲۱۸

۲ - فصل هفتم صفحه ۲۲۴

۳ - فصل هفتم صفحه ۲۳۰

۴ - فصل هفتم صفحه ۲۳۰

«نخستین متغیر، همان است که می‌توانیم آن را عادت به شدت عمل بخوانیم، یعنی موقعیت تناقض آمیز مردمی که در شرایطی قرار گرفته‌اند که پیوسته در انتشار امور غیرمترقبه‌اند دومین متغیر، فشار جنگ خارجی و داخلی، سومین متغیر، نو بودن ماشین این حکومت متمرکز است. چهارم آن که این زمان با یک بحران اقتصادی شدید نیز همراه است. پنجمین متغیرها یعنی ستیزهای طبقاتی، به صورتهای گوناگون در دوره بحرانی هر چهار انقلاب نمایان می‌شود. متغیر ششم ما به عنوان یک مقوله انتزاعی، از متغیرهای دیگر ما آشکارتر است و در واقع شیوه سودمندی از گردآوری تعداد بسیاری از واقعیت‌های عینی بشمار می‌آید و آخرین متغیر همان عنصر اعتقاد مذهبی است.»^۱

۱- فصل هفتم صفحه ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷

فصل هشتم

ترمیدور

(۱) کلیت واکنش ترمیدور

«بر طبق طرح مفهومی مان بناگزیر ترمیدور را یک نقات پس از ذهن القاء کند و از همین روی نوعی تمجید از واکنش ترمیدوری به نظر آید.»^۱

(۲) بخشودگی و سرکوبی

«از نظر سیاسی، برجسته‌ترین یکنواختی که می‌توان در دوره نقات انقلابها یادآور شد. استقرار نهایی یک «خودکامه» به همان معنای یونانی‌اش و یکفرمانروای غیرقانونی است که انقلاب او را به قدرت می‌رساند.»^۲

(۳) بازگشت کلیسا

«پایگاه دینهای پذیرفته شده رژیمهای پیشین، یکی از بهترین شاخصهای ماهیت و گستره این واکنشهای ترمیدوری بشمار می‌آید. طبیعی است که تندروها طی چیرگی‌شان اعتقادات تثبیت شده کهن کاتولیک یا پروتستان را سرکوب می‌کردند. آنها کلیساها را نابود یا محو ساختند، کشیشان را به زیر گیوتین انداختند و یا تبعید کردند و تشریفات کاتولیکی را به مضحکه گرفتند.»^۳

«زمانی که چارلز دوم بازگشت، کلیسای انگلیس دوباره با همان اعتبار و مزایای پیشین محبوس مستقر شد و جریان مذهبی دور معمول خود را با تعقیب فرقه‌هایی که انقلاب کرده بودند، بازیافت. اما این واقعیت به هر

۱ - فصل هشتم صفحه ۲۴۱

۲ - فصل هشتم صفحه ۲۴۲

۳ - فصل هشتم صفحه ۲۵۱ و ۲۵۲

روی چندان هم شدید نبود و ناراضیان مذهبی بگونه‌ای همچنان ناسازگار باقی ماندند و امروزه به عنوان مردان آزاد کلیسا زندگی می‌کنند و این خود پیشرفت مهمی از یک وضع ضدمنطقی به یک وضع منطقی دوستانه بشمار می‌آید.^۱

۴) جستجوی لذت

«آنچه در سالهای پس از بحران «عصر وحشت» پیش می‌آید. نوعی نوسان از سخت‌گیری اخلاقی بی‌بند و باری اخلاقی است که در پایانش نوعی توازن پدیدار می‌شود که در آن بیشتر مردان و زنان در اموری چون قمار، میخواری، عشق‌بازی، خودآرایی و سود بردن از اوقات فراغت همانگونه رفتار خواهند کرد که پدربزرگها و مادربزرگهایشان رفتار می‌کردند.»^۲

۵) روسیه، انقلاب دائمی

«باید بگوییم که به نظر یک ناظر خارجی چنین می‌نماید که در روسیه، چیزی همانند «عصر وحشت و پاکدامنی» بازگشته است. بویژه از نظر فشار مدام بر روی خود در جهت اشتراک در خیر همگانی و پیوسته در اوج شرایط انقلابی بودن.»^۳

«پس ترمیدوربه هیچ روی چیز یگانه‌ای نیست که به انقلاب فرانسه که این نام از آن برگرفته شده است محدود باشد. ما در هر سه انقلابی که دور کامل خود را پشت سر گذاشته‌اند. یک آسان‌گیری اخلاقی همانند، یک جریان تمرکز

۱ - فصل هشتم صفحه ۲۵۵

۲ - فصل هشتم صفحه ۲۶۰

۳ - فصل هشتم صفحه ۲۶۴

قدرت مشابه در دست یک «خودکامه» یا «دیکتاتور» یک بازگشت تبعیدیان، یک طرد مشابه مردانی که «عصر وحشت» را به وجود آورده بودند و یک بازگشت همانند عادات کهن در زندگی روزانه را یافته ایم.»^۱

فصل نهم

چکیده‌ای از کار انقلابها

(۱) دگرگونی در نهادها و ایده‌ها

«انقلاب از نظر سیاسی به وخیمتر ناهنجاریها و ناکارآییهای رژیم پیشین پایان می‌دهد. انقلاب دست کم برای مدت زمانی آن نوع کشمکش داخلی را که «حاکمیت دوگانه» پدید آورده بود، از میان برمی‌دارد.»^۱

«در فرانسه قدیم، اوزان و اندازه‌ها از یک ناحیه به ناحیه دیگر و حتی از یک شهر به شهر دیگر متفاوت بود. یک بوشل (bushel) در تولوز (Toulouse) ممکن بود از یک بوشل در مونتوبان که در همسایگی آن جای داشت، بسیار بیشتر باشد باید گفت که انگلستان، آمریکا و همچنین روسیه از انقلابهایشان با حکومت‌های کارآتر و متمرکزتری بیرون آمدند. این جریان در انگلیس پیش از رشد کامل نیروهای اقتصادی و فرهنگی رخ داده بود که در جهت ترفیع صورتهایی از کارآیی چون نظام متری قانونی ناپلئون، کار می‌کردند. اما حکومت انگلیس پس از سال ۱۶۶۰ با همه پیچیدگی ماشین برای برآوردن نیازهای یک ملت کاسبکار، از انگلستان سال ۱۶۲۰ - با حقوق شوالیه-گری، مالیات برگشتی حقوق شاهانه، مجلس مشورتی، دادگاه عالی و دیگر متعلقات استبداد ناقص استوارت مناسبتر بود. پارلمان پس از سال ۱۶۶۰ به گونه‌ای کاملتر از زمان دو استوارت نخستین بر انگلستان حاکم بود.»^۲

۱ - فصل نهم صفحه ۲۷۹

۲ - فصل نهم صفحه ۲۷۹ و ۲۸۰

همه این انقلابها به نام آزادی برپا شده بودند و همگی علیه خودکامگی اقلیت و به سود فرمانروایی اکثریت جهت گرفته بودند. این صورت از انقلاب بویژه مستلزم وجود برخی از احساسات بشری است که بکار بستن روشهای علم را برای بررسی انسان در جامعه بسیار دشوار می‌سازند. با این همه، چنین می‌نماید که اهمیت تمام و کمال قضایایی چون دموکراسی، حقوق مدنی، قوانین اساسی مدون و در واقع کل دستگاه حکومت خلقی، بیشتر در آن رشته مبهم و مهمی که مارکسیستها خوش دارند ایدئولوژی‌اش بخوانند نهفته است تا رشته مقتضیان سیاسی عینی که اکنون موضوع بررسی ماست. بیگمان هر کسی از این واقعیت در شگفت می‌افتد که همه انقلابهای ما بیشتر کارآیی حکومت را بالا بردند تا در حق «فرد را به داشتن این آزادی رمانتیک که خودش باشد، حق دستگاه سنتی حکومت خلقی را می‌توان بعنوان ابزاری برای انجام رسانیدن کارها در یک موقعیت ویژه تحلیل کرد گو اینکه چنین تحلیلی ممکن است به نظر معاصران مرسوم اندیش موسولینی و هیتلر و استالین عجیب بنماید. و حتی برای برخی از منتقدان دشمن دموکراسی نیز چنین می‌نماید.»^۱

(۲) برخی یکنواختیهای آزمایشی

درباره نشانه‌های مقدماتی انقلاب باید بسیار آزمایشی عمل کرد. حتی در نگاه به گذشته تشخیص درد انقلاب در چهار جامعه مورد بررسی ما بسیار دشوار بود و طبیعی است که زمینه بسیار ناچیزی برای این باور

۱ - فصل نهم صفحه ۲۸۱ و ۲۸۲

وجود دارد که بگوئیم امروزه کسی هست که چندان دانش و ورزیدگی برخوردار است که می‌تواند در مورد یک جامعه معاصر روشهای رسمی تشخیص را به کار برد و بگوید در چنین یا چنان موردی بزودی انقلاب خواهد شد یا نخواهد شد.^۱

«نخست اینکه همه این جوامع پیش از فرا رسیدن انقلاب در مجموع از نظر اقتصادی رشد داشته و به نظر می‌رسد که جنبشهای انقلابی ریشه در ناخرسندی مردم فقر ندیده‌ای دارد که بیشتر احساس تضییق تقید و بیزاری دارند تا احساس یک ستم‌دیدگی شدید و خردکننده.» «دوم اینکه ما در جامعه پیش از انقلابی‌مان تنازعات طبقاتی بسیار سخت و مشخص می‌یابیم، هرچند این تنازعات از آنچه مارکسیستهای خام رومی‌دارند پیچیده‌تر به نظر می‌رسند.» «سوم اینکه در جوامع ماقبل انقلابی ما، آنچه تغییر بیعت روشنفکران خوانده‌ایم، وجود دارد.» «چهارم این که ماشین حکومت، تاحدی بخاطر غفلت و تا اندازه‌ای بخاطر عدم توفیق در دگرگون ساختن نهادهای پیشین و نیز به دلیل رویارویی با شرایط جدید، بوضوح ناکارآست. پنجم این که طبقه حاکم پیشین - یا بسیاری از افراد این طبقه - به خودشان بی‌اعتماد می‌شوند و یا اعتقادشان را به سنتها و عادات طبقه‌شان از دست می‌دهند و در نتیجه روشنفکر و انسان‌دوست می‌شوند و بسوی گروههای مهاجم رومی‌آورند. با این همه در هر چهار مورد، ناکارآیی کاربرد زور این حکومتها بیشتر از

ورزیدگی مخالفان حکومتها در کاربرد زور آدمی را تحت
تأثیر قرار می‌دهد.»^۱

«بیگمان هیچیک از انقلابهای ما کاملاً به مرگ تمدن و
فرهنگ نینجامیده‌اند هرگاه کسی سیر کلی این انقلابها را
بسجد. برخی یکنواختیهای آزمایشی بدو نموده خواهد شد.
اگر نقاب روسیه را که پایان رشته انقلابهای ماست با
انقلاب انگلیس که آغاز این رشته است بسنجیم، رشدی را
در فن آگاهانه انقلابی خواهیم دید البته از زمانی که
مارکس تاریخ جشنهای گذشته را به گونه‌ای تدارکی ضروری
برای انقلابهای کنونی درآورد این رشد بویژه آشکارتر
گشته است. لنین در همقطارانش در فن شورش آموزشی دیده
بودند که استقلال طلبان انگلیس و ژاکوپنهای فرانسه
فاقد آن بودند در مقایسه آموزش انقلابی دوسپیر با
آموزش هر رهبر خوب بلشویک، دوسپیر کمی ورزیده‌تر است
بهره‌وری شاید این تفاوت در وضوح تدارک خودآگاهانه
برای انقلاب و این رشد ادبیات انقلابی غنی و این
آشنایی روزافزون با ایده‌های انقلابی در خور آن نباشد
که بعنوان یکی از یکنواختیهای مهم باید در اینجا
گزارش کنیم. این یکنواختیهای آشکار هست اما مهم
نیست. انقلاب هنوز به صورت یک عمل منطقی نیست. به نظر
نمی‌رسد که اعمال بلشویکها چندان بیش از استقلال طلبان
یا ژاکوپنها از هدایت بررسی «علمی» انقلابها برخوردار

۱- فصل نهم صفحه ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴

بوده باشد. بلشویکها صرفاً یکفن قدیمی را با زمانه تلگراف و راه آهن تطبیق داده‌اند.»^۱

۳) خارق اجماع انقلاب

«واژه «انقلاب» برای بسیاری از کسانی که تابع این سنت هستند و بویژه برای مارکسیستها چندان عزیز است که از کاربرد آن در مورد جنبشهایی که نسبتاً با خونریزی همراه نبوده‌اند اما با قبضه کردن خشن و غیرقانونی قدرت از سوی موسولینی یا هیتلر انجام گرفته‌اند، با کرامت سرباز می‌زنند، همچنان که گفته‌ایم، این جنبشها انقلاب نبوده‌اند زیرا قدرت را از یک طبقه نستاندند و به طبقه دیگر واگذار نکردند بهر روی نیازی نیست که کار خود را با یک تشکیک بی‌محتوا به پایان رسانیم. به نظر می‌رسد که از بررسی این انقلابها سه نتیجه عمده می‌توان بیرون کشید: نخست این که با وجود تفاوت‌های انکارناپذیر و برجسته، این انقلابها برخی یکنواختیهای ساده از آن گونه که کشیده‌ایم تحت طرح مفهومی تبمان مطرح سازیم، نشان می‌دهند، دوم این که بررسی ما ضرورت مطالعه کردارها و گفتاری‌های سازمان را بدون تصور این که میان این دو همیشه یک ارتباط ساده و منطقی وجود دارد، بروشنی نشان می‌دهد، زیرا در سراسر مسیر این انقلابها و بویژه در دوران بحرانی‌شان، بارها نشان داده شده است که انسانها در گفتار چیزی می‌گویند و در کردار چیزی دیگر انجام می‌دهند، سوم اینکه بررسی این انقلابها نشان می‌دهند که انسانها عموماً بسی

۱ - فصل نهم صفحه ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳

کارها می‌توانند انجام دهند، اما به هیچ روی نمی‌توانند
خویها و احساسات و تمایلات بشری را با شتاب دگرگون
سازند و کوششهای تندروها برای تحقیق این دگرگونی
بوسیله قانون و ارباب و ترغیب توفیق نمی‌یابند و دوره
نقاہت انقلابها، بوسیله عادات و احساسات و تمایلات بشری
را به گونه‌ای نه چندان دگرگون شده به جای خودشان
بازمی‌گرداند.»^۱

<<پایان>>

علامه